

می‌کند به زندگی عاریتی تن داده و خود را با ساختارها و واقعیت‌های عملی سازگار می‌کند. زندگی غیراصیل یعنی زندگی مطابق با افکار عمومی، زندگی مطابق با فهم عرفی، زندگی مقلدانه، زندگی ناشی از تعبد بی‌وجه و زندگی ناخواسته‌ای که به اجبار برای سازگاری با الزامات عملی انتخاب شده است. زندگی غیراصیل، هم از نظر فردی آزاردهنده است و هم در ابعاد اجتماعی‌اش. از نظر فردی زندگی عاریتی ممکن است در نهایت به کسب رضایت جامعه بینجامد، ولی هرگز به رضایت فرد از زندگی خودش نمی‌انجامد. فردی که پنهان‌کار یا دروغگو است، بیشترین ملامت‌ها و ناخشنودی را از خود دریافت می‌کند و همواره در ترس آشکار شدن حقیقت است. از نظر اجتماعی نیز دروغ سبب می‌شود اعتماد عمومی جامعه فرسوده شود. «اعتماد عمومی» سرمایه اجتماعی واقعی هر جامعه است و فرسایش آن انسجام جامعه را از بین می‌برد. در فضای غبارآلود زندگی‌های غیراصیل، معیاری برای تشخیص درست از نادرست، دروغ از نادرود وجود ندارد. جامعه‌ای که کنشگرانش رفتارهای همدیگر را با دیده تردید بنگرند و سخنان همدیگر را با بدگمانی گوش دهند، در حال تلاشی است.

#### ■ دروغ‌های فرافردی

اسباب شوربختی است که بی‌اعتمادی عمومی مستند به مطالعات یاد شده صرفاً با افراد و کنشگران در پیوند نیست. این بی‌اعتمادی به «نهاده‌ها» و نیز «سازمان‌ها» نیزبازی می‌گردد، برای مثال، خانواده‌بیماری که عزیزشان در بیمارستان بستری است به گزارش‌های که از اهتمام پزشکان روایت دارد، شک دارند. به شعار فلان بانک که می‌گوید بانک ما بانک خود شما است به‌عنوان یک شعار دروغ می‌نگرند. دانشجویان یک دانشگاه غیرانتفاعی به ادعای دل‌نگرانی رئیس دانشگاه برای ارتقای علم با تردید نگاه می‌کنند. اخباری که از تلویزیون پخش می‌شود براحتی توسط مردم انکار می‌شوند، آمارهای دستگاه‌های دولتی برای مردم تردید برانگیز است، گزارش فلان نهاد در رابطه با مهار سیل و زلزله با واقعیت ناسازگار دیده می‌شود. این موارد و نمونه‌هایی از این دست نشان می‌دهد که مردم کاستی صداقت را در جامعه تنها به افراد معطوف نمی‌دانند و نهاده‌ها و سازمان‌ها را نیز متهم می‌کنند. این بدگمانی عمومی به نهاده‌ها، ریشه‌های واقعی و تجربی دارد؛ نهاده‌های مدنی ما هم الزام‌های مشروعیت‌بخش اخلاقی را به کناری نهاده و به الزام‌های عینی جامعه، تن دهند. آنان نیز می‌دانند برای دستیابی به هدف راضی کردن مسئولان ارشدشان از راه راستگویی توفیقی ندارند و باید به گزارش‌های آماری دروغ تمسک کنند. نهاده‌ها با وعده‌های دور از واقعیت که کمتر اجرایی می‌شوند، یا با پنهان کردن بخش‌هایی از واقعیت، نهال بی‌اعتمادی عمومی را در جامعه باور می‌کنند.

■ وقتی مردم احساس کنند می‌توان دروغ گفت و همچنان مشروعیت داشت یا می‌شود دروغ گفت و از افول موقعیت سیاسی و اجتماعی خود ترسید و حتی برعکس، اگر مردم احساس کنند با دروغ می‌توان به موقعیت مطلوب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رسید، به صورت طبیعی دروغ می‌گویند.

■ وقتی دستیابی به «اهداف» از طریق شیوه‌های هنجارین و اخلاقی یا ممکن نیست یا پرهزینه است در این صورت است که مردم به دروغ گفتن روی آورند.

■ جامعه‌ای که دستیابی به موفقیت، نزدیک شدن به ساحت قدرت و رشد اقتصادی و افزایش سرمایه اجتماعی در آن یا الزامات اخلاقی آن سازگار نباشد، راستگویی برنامه زندگی نخواهد بود.

■ این احساس که بدون زد و بند نمی‌توان پولدار شد، یا بدون بهره جستن از رانت نمی‌توان به قدرت رسید، یا بدون پنهان‌کاری، ربا و تملق نمی‌توان از سرمایه اجتماعی کافی سود جست، تا وقتی این احساس هست، دروغ هم سکه رایج جامعه خواهد بود.

■ دروغ سبب می‌شود اعتماد عمومی جامعه فرسوده شود؛ «اعتماد عمومی» سرمایه اجتماعی واقعی هر جامعه است و فرسایش آن انسجام جامعه را از بین می‌برد.

ریا و همراه با صداقت، این زندگی آرزوی هر انسان و البته هر جامعه است. دور شدن از زندگی اصیل و تن دادن به زندگی عاریتی و پوششی هم افراد و هم جامعه را با چالش‌های زیادی روبه‌رو می‌کند. به همین دلیل تا فشارهای ساختاری، افراد را به انطباق و سازگاری وادار نکند آنان دروغ نمی‌گویند. در شرایط طبیعی همه کنشگران برابر عقلانیت مشترک و فطرت الهی راستگویی را دوست دارند، اما وقتی احساس کنند درستکاری و صداقت راه مناسبی برای دستیابی به اهداف نیست و نیز ساختارهای جامعه به گونه‌ای است که او را به دروغ گفتن وادار

آنان را به اهداف اجتماعی مطلوب خود نمی‌رساند. احساس اینکه بدون زد و بند نمی‌توان پولدار شد، یا بدون بهره جستن از رانت نمی‌توان به قدرت رسید، یا بدون پنهان‌کاری و ریا و تملق نمی‌توان از سرمایه اجتماعی کافی سود جست، حتی اگر با زمینه مستند است، هم می‌تواند به دلیل سازگار نباشد، در مردم وجود دارد و تا این احساس هست، دروغ هم سکه رایج این جامعه خواهد بود.

#### ■ دروغ و خراش بر اصلت زندگی

افراد ذاتاً دروغگو نیستند و دروغگویی اصالت زندگی انسان‌ها نیست. زندگی اصیل، یعنی زندگی بدون پنهان‌کاری و

جامعه باشند، ولی دستیابی به آنها از طریق شیوه‌های هنجارین و اخلاقی یا ممکن نیست یا پرهزینه است. در این صورت است که مردم به دروغ گفتن رو می‌آورند. برای نمونه فرض کنید دستیابی به موقعیت یا جایگاه اجتماعی بالاتر یک هدف ارزشمند و مطلوب اجتماعی است، حال اگر برای دستیابی به این هدف راه‌های متعارف و اخلاقی وجود نداشته باشد و در مقابل، دروغ تأمین‌کننده این هدف مطلوب باشد، به ناچار مردم برای رسیدن به آن هدف از ابزار دروغ بهره خواهند گرفت. از آنجا که امور اجتماعی تا زمانی که کارکرد دارند باقی خواهند ماند، دروغ نیز تا زمانی که دارای کارکرد است باقی خواهد ماند. در این شرایط ممکن است دروغ‌گویی برای مردم یک امر ضد اخلاقی باشد یا دل‌شان نخواهد که به آن متهم شوند، ولی از آنجا که این امر کارکرد دارد و آنان را در دستیافتن به هدف‌شان کمک می‌کند، به آن تن می‌دهند. در این شرایط اصرار در تعلیم راستگویی و بلند کردن صدای برای بیان زیان‌های دروغ‌گویی نه تنها به ترک آن نخواهد انجامید، بلکه کنشگران اجتماعی را بیشتر با فشارهای روانی روبه‌رو خواهد کرد. از زاویه‌ای دیگر که البته با این منطق در پیوند است می‌توان به تبیین چرایی دروغ در جامعه پرداخت. اگر وضعیت‌های عینی و واقعیت‌های ساختاری و نیز الزامات عملی یک جامعه با ارزش‌ها و هنجارهای آن جامعه سازگار نباشد، تن دادن به الزامات اخلاقی ناممکن شده و اخلاق عملاً به یک آرزو شبیه می‌شود تا یک برنامه زندگی. درخت اخلاق در بوستانی می‌روید که امکان رشد و تنومندی داشته باشد. جامعه‌ای که دستیابی به موفقیت، نزدیک شدن به ساحت قدرت و رشد اقتصادی و افزایش سرمایه اجتماعی در آن یا الزامات اخلاقی آن سازگار نباشد راستگویی برنامه زندگی نخواهد بود. وقتی مردم احساس کنند می‌توان دروغ گفت و همچنان مشروعیت داشت یا می‌شود دروغ گفت و از افول موقعیت سیاسی و اجتماعی خود ترسید؛ و حتی برعکس، اگر مردم احساس کنند با دروغ می‌توان به موقعیت مطلوب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رسید، به صورت طبیعی دروغ می‌گویند. در این شرایط دروغ گفتن هم برای آنکه دروغ می‌گوید و هم برای کسانی که دروغ او را می‌شنوند، حتی اگر امری

سؤال از آن نظر اهمیت و وجاهت دارد که بر اساس منطق کارکردی، هر پدیده اجتماعی دارای کارکرد منحصر به فرد است و تا وقتی آن کارکرد را نداشته باشد وجود خواهد داشت. حال باید دید، دروغ‌گویی چه کارکردی دارد و تأمین‌کننده چه نیازی است که کنشگران حاضرند ارزش‌های حاکم بر اخلاق خود را نادیده گرفته و به آن تن دهند. بر اساس منطق کارکردی، زمانی جوامع و افراد از ابزار «دروغ» استفاده می‌کنند که شیوه‌های هنجارین و ابزارهای موجود آنها را در راه تحقق اهداف‌شان یاری نرساند، البته روشن است که اهداف ممکن بسیار مطلوب و سازگار با ارزش‌های

سنت دینی حاکم بر جامعه ما دروغ را بسیار نکوهش کرده است: «دروغ‌گویان به خدا ایمان ندارند.» (نحل: ۱۰۵)؛ و «خدا دروغگو را هدایت نمی‌کند.» (زمر: ۳)؛ «بدترین گناهان نزد خدا زبان دروغگو است.» (امام علی ع) و نیز «همه‌پلیدی‌ها در اتافی است که کلید آن دروغ است.» (امام حسن عسکری ع). تعارض سنت دینی یاد شده با وضعیت جاری فرهنگی - اخلاقی جامعه بیش و پیش از هر چیز ما را با این سؤال روبه‌رو می‌کند که مردم برای چه دروغ می‌گویند؟ دروغ برای مردم چه فایده‌ای دارد و به چه نیازی از آنان پاسخ می‌دهد که حاضرند به آن تن دهند؟ این

.....  
**دکتر مهراب صادقی‌نیا**  
 عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب

مطالعات اخیر (برای نمونه پژوهشی که از سوی شورای اجتماعی کشور با عنوان «پیمایش ملی سرمایه اجتماعی» بین سال‌های ۸۴ تا ۹۳ انجام شده است) افت پاره‌ای از ارزش‌های دینی و اجتماعی را نشان می‌دهد. در این میان سه ارزش «امانتداری»، «صداقت» و «درستکاری» شرایط ناسامان‌تری دارند. این پژوهش‌ها مدعی هستند در تصوری که جامعه ایران از خود دارد، «دروغ‌گویی» و «تقلب» رایج‌ترین ارزش‌های منفی جامعه به شمار می‌آیند. نویسنده در این نوشتار، به کوتاهی از منظر جامعه‌شناسی به مسأله دروغ و چرایی آن می‌پردازد.

## چرا دروغ؟!

### آیا وارد دوران «پسا-حقیقت» شده‌ایم؟

.....  
**بروفسور کاتلین هیگینز**  
 استاد فلسفه دانشگاه تگزاس آمریکا  
 ترجمه: فرزانه اسکندریان

در لغتنامه آکسفورد، «پسا-حقیقت» اینگونه تعریف شده است: «دورانی است که حقایق عینی در شکل‌دهی افکار عمومی در مقایسه با توسل به احساسات و باورهای فردی نقش کم‌رنگ‌تری داشته باشد.» وب‌سایت Oxford English Corpus می‌گوید که سالانه میلیون‌ها کلمه انگلیسی را از منابع مختلف، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، اعلام کرده است که از سال پیش واژه «پسا-حقیقت» ۲۰۰ درصد بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است؛ به طوری که کلمه سال ۲۰۱۶ معرفی شد. شاید مفهوم «پسا-حقیقت» برای دانشمندان بیگانه به نظر برسد؛ چرا که در مسیر جست‌وجوی دانش فرض بر این است که حقیقت هم هدف و هم ابزار حل مسأله باشد، پس چطور ممکن است که از ماهیت خود دور شده باشد؟

ادعای رالف کیس (Ralph Keyes) در پی مبارزات انتخاباتی به ظاهر بی‌پایان ریاست جمهوری آمریکا پس از اعلام نتایج به واقعیت نشست. وی در سال ۲۰۰۴ اظهار کرده بود که دیگر

سیاسی و نظریه‌های اجتماعی، مانند مارکسیسم و کارکردگرایی ساختاری، که از عقلانیت روشنگری ظاهر شدند، با نوعی بی‌اعتمادی بدبینانه یا شک و تردید برخورد می‌کردند. اساساً، «پست مدرنیسم» هرگونه ادعایی نسبت به واقعیت عینی و قوانین حاکمی از حقایق مطلق را زیر سؤال می‌برد.

در جوامع امروزی، «پسا-حقیقت» وضعیت سیاسی کنونی را در ایالات متحده و کشورهای دیگر بخوبی توضیح می‌دهد. میزان تحمل جامعه از اتهامات نادرست و بی‌دفاع، اظهارات نامربوط در پاسخ به سوالات سخت و انکار آشکار حقایق تکان دهنده بسیار بالا رفته است. برای مثال، «پسا-حقیقت» را می‌توان در میزان نارضایتی عمومی در مقابل اظهار ناباوری چهره‌های سیاسی در پاسخ به اثبات علمی تغییرات اقلیمی مشاهده کرد. اگر سیاستمداری در پاسخ به سؤال خبرنگاران بگوید: «این‌ها فقط یک سری آمار هستند» دیگر مزاح به حساب نمی‌آید، بلکه «موضعی سیاسی» است، فراموش نکنیم که جریان همیشه هم این‌طور نبوده است؛ زمانی دروغ‌های سیاسی با خشم عموم مردم روبه‌رو می‌شد.

ممکن است بخوانید فلسفه «پسا-حقیقت» را مقصر بدانید. برخی، از دیدگاه نسبی‌گرایی معرفتی به جریان امور می‌نگرد و بر این عقیده هستند

که حقیقت می‌تواند نسبت به شرایط متفاوت به نظر برسد. با این حال، نسبیت به خودی خود نسبی است. یک نسبی‌گرایی افراطی بخوبی می‌داند که حقیقت از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند. در واقع، این چشم‌انداز جایی برای بحث نمی‌گذارد؛ اما دیدگاه منطقه‌تر این است که موضع نسبی‌گرایی حد معینی داشته باشد. برای مثال، امانوئل کانت، فیلسوف قرن هجدهم میلادی، از دیدگاه معقول و در عین حال نسبی‌گرایانه، استدلال می‌کند که ما هرگز حقیقت را (مستقل از چارچوب درک ذهنی خود) نتوانیم به دست آوریم. نخواهیم شناخت. دیدگاه وی به این معنی است که آنچه برای انسان‌ها حقیقت دارد شاید برای یک حشره شکل دیگری داشته باشد. حشره‌شناسان به یقین این امر را تأیید می‌کنند.

اشکال افراطی‌تر نسبیت، اغلب به دلیل تضعیف ارزش‌های اساسی رد می‌شوند. فردیش نیچه، فیلسوف نسبی‌گرایی قرن نوزدهم، که اغلب مفهوم «پسا-حقیقت» را توجیه می‌کند، استدلال می‌آورد که فریب در جامعه شایع شده است و مطلقاً نباید انکار شود. نیچه قصد داشت دیدگاه انسان‌ها را نسبت به رفتارها پیچیده کند و در مقابل قطعیت اخلاقی و قضاوت‌های سیاه و سفید نیز به اعتراض برخیزد. بنابراین، او وجود حقایق اخلاقی را انکار می‌کند و معتقد

است، فقط یک سری (تفسیرهای اخلاقی) داریم و هرگونه اظهار قطعی و اخلاقی بدون قید و شرط را رد می‌کند، اما این امر بدان معنا نیست که هیچ حقیقتی وجود ندارد. نیچه حتی زمانی که حقایق را «خطاهایی انکارناپذیر» معرفی می‌کند، همچنان به وضوح اغراق‌آمیز انتزاعیات در مقایسه با واقعیت تجربی اشاره می‌کند.

در واقع، برخلاف چیزی که اغلب از وی به تصویر کشیده شده است، نیچه برای «صداقت روشنفکرانه» اهمیت ویژه‌ای قائل است. او در انکار سخت‌گیرانه خود از «حقیقت» به اظهاراتی اشاره می‌کند که فرض بر راستین بودن آنها است، نه خود حقیقت. بله، نیچه نخبه‌ای است که نسبت به دموکراسی تردید دارد و در نوشته‌هایش از رهبران سیاسی در مقام‌د کردن مردم خرده نمی‌گیرد. هنگامی که برخی رهبران سیاسی به خود زحمت نمی‌دهند تصور کنند که «حقیقتی» که ارائه می‌دهند مورد بررسی مخاطبان‌شان قرار می‌گیرد، فقط این معنی را می‌دهد که دیدگاه متکبران‌های نسبت به عوام دارند. آنها حق دروغگویی را برای خود مسلم می‌دانند، بویژه زمانی که دروغ‌شان هویدا شده باشد. به نظر می‌رسد که بسیاری از رأی‌دهندگان هم احساس تحقیر نمی‌کنند، شاید به این دلیل است که دوست دارند اینگونه فکر



منبع: MoaVert.com

کنند که حداقل نامزد مورد علاقه‌شان حسن نیت دارد و آنها را از روی تعمد گمراه نمی‌کند. بسیاری از مردم آنچه را که «می‌خواهند» می‌شنوند، زیرا اخبار را از منابعی دریافت می‌کنند که با تعصبات آنها همسو است. رهبران و رأی‌دهندگان که با تشویق و هیاهوی جمعیت راضی می‌شوند؛ ایده دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را زیر سؤال می‌برند. نکته طعنه‌دار این است که سیاستمدارانی که از گرایش‌های «پسا-حقیقی» سود می‌برند حقیقت را همیشه در نظر دارند، اما نه به خاطر اینکه به آن پایبند باشند، بلکه آنها به ذات نیک مردمی تکیه می‌کنند که تصور می‌کنند همه در بیشتر مواقع راستگو هستند. دانشمندان و فلاسفه باید از ایده «پسا-حقیقت» حیرت‌زده شوند و زمانی که یافته‌های علمی توسط قدرت نادیده گرفته می‌شود به سخن آیند. آنها باید همیشه اهمیت رسالت علم را به جامعه یادآوری کنند، تا بهترین اطلاعات ممکن را به‌عنوان مبنای «سیاست عمومی» ارائه دهند. دانشمندان باید آشکارا بر ارزش‌های روشنفکرانه، مانند «تفکر انتقادی»، «پرس‌وجوی دائمی» و «تجدید نظر در باورها براساس شواهد» تأکید کنند که خود، الگوی آنها در جامعه هستند.

\* منبع: هفته نامه بین‌المللی علمی Nature، ۲۸ نوامبر ۲۰۱۶